

دوشنبه هشتم مرداد ماه 1403

مشهد مقدس نیمه دوم سال تحصیلی 402-403

مقطع دکتری - اصول فقه کاربردی در قضا و جزا

نشست دهم

قرار شد ما تطبیقاتی در بحثهایمان داشته باشیم

تطبیقاتی که ممکن است بحث فقهی باشد اما از وجهی هم اصولی است.

تطبیق هشتم من از مبانی تکملة المنهاج بیان کنم ج2 ص 446 مساله 415

مساله از این قرار است؛ باید خیلی دقت کنید تا مطلب روشن شود علت این که من از این کتاب انتخاب کردم به این جهت هست که مربوط می شود به جزا ...

ما یک قصه ای داریم به نام قصه عاقله ..

که اگر کسی خطا جنایت کرد و از حدی بیشتر بود عاقله ای او ضامن است ؛ عموها ودیه خطای محض و نه شبهه خطا و نه ...خطای محض بر عاقله است . بعد یک استثنا دارد این است که قاتل کافر ذمی باشد ...اگر کافر ذمی ، جنایتی کرد که اگر مسلمان بود عاقله ای او ضامن است چون ذمی است خودش ضامن است . آقای خویی در این باره دارند بلاخلاف بین الاصحاب و تدل علی ذلک صحیحۃ ابی ولاد عن ابی عبدالله علیه السلام

من معتبره را می خوانم : امام فرمودند لیس فی ما اهل الذمه المعاقله فیما ...قصه عاقله در جنایات ذمی جاری نیست ...من قتل او جراحه ...انما یؤخذ ذلک من اموالهم ...از اموال خودشان برداشته می شود. انما یؤخذ ذلک من اموالهم این است و جز این نیست ...سوال این است که ان لم یکن لهم مال چه می شود؟

رجعت الجنایة الی امامة المسلمین ...یعنی در واقع از بیت المال باید پرداخت شود. لانهم یؤدون الیه الجزیهبه هر حال این ها جزیه می دهند و باید این ها از یک جایی پرداخت شود . از جزیه ای که این ها می پردازند ، داده شود.

مساله این است که عاقله مربوط به مسلمانان است و به عبارتی در مسلمانان جاری است پس اگر یک ذمی خطأ محضاً یک جنایتی بکند عاقله او مسئول نیست و امام مسلمین مسئول است ...یک سوال این جا شده که بحث اصولی می آورد و آن این است که اگر این آقای ذمی جانی عصبه مسلمان دارد آیا این جا باز می رویم سراغ امام مسلمین یا سراغ عاقله او؟ قرار شد اگر عاقله او یهود و اهل ذمه است سراغ آن ها نرویم چون معاقله بین آن ها نیست ...اما اگر عصبه او مسلمانند ..آیا عصبه دیه او را بدهند؟ یا امام مسلمین؟ بقی هنا شیء و هو لوکان للذمی عصبه من المسلمین فهل یعقلون عنه؟

این جا آقای خوبی دو دلیل می آورد.... می فرماید: الظاهر بل المقطوع به عدمه.... بالاتر از ظاهر مقطوع به این است که عاقله مسلمان لازم نیست آن را بدهند.

1. بدلیل اولویت قطعیه.... (استفاده از اولویت) بیانش این است که وقتی این یهودی بنی الاعمام یهودی و مسیحی او لازم نباشند دیه او را بدهند سوال این است که بنی الاعمام مسلمان دیه را بدهند؟! در ادامه می گوید فان عصبته من الکفار اذا لم یعقلوا عنه فلا یعقل عنه المسلمین بطریق الاولى.... این را قیاس اولویت می گویند. بحث این است که ما اگر قیاس غیر اولویت را قبول نداریم قیاس اولویت را قبول داریم.

2. استفاده اصولی؛ (اطلاق انما؛ اطلاق حصر) امام می فرمایند انما یؤخذ... ایکاش آقای خوبی می فرمودند اطلاق مفهوم حصر... وقتی امام می فرمایند از مال خود او بر می دارند، اطلاق دارد چه عصبه مسلمان داشته باشد چه نداشته باشد. ما در این تطبیق هشتم از دو نهاد اصولی استفاده کردیم.

نهاد اولویت قطعیه و دیگری اطلاق مفهوم حصر ...

اصولا آقای خوبی عقل را تعطیل میداند و این جمله که کما حکم به العقل حکم به الشرع می فرماید: کبرایی است که صغرایی ندارد. اگر بخواهد صغرا داشته باشد باید ملاکات احکام را ما بفهمیم که ما نمیفهمیم... سوال این است که اگر ملاکات احکام را در نهایت نمی فهمیم این اولویت از کجا آمد؟!

اگر من بود می گفتم اصل ارجاع قصه عاقله به امام خلاف اصل است؛ شما این جا جنایت می کنید به پسر عموی شما در آمریکا زنگ بزنند که آقا یک میلیارد بریز به حساب...!!! اصل ضمان عاقله خلاف اصل است. وقتی بنا شد در اهل ذمه نباشد، اگر شک کنیم برائت جاری می کنیم برای عاقله مسلمان... آیا عاقله مسلمان که پسر عموی او جنایت کرده آیا ضامن است؟

لذا من غیر توصیه علمی، توصیه اخلاقی هم به شما دارم و آن این است که ما در فهم احکام و ملاکات و مناسبات باید خیلی دقت کنیم این که دلیل بیاوریم چون بنی الاعمام یهودی او ضامن نیستند پس بنی الاعمام مسلمان او هم ضامن نیستند!... این چه ربطی به هم دارد؟!

بنده معتقدم انما در بسیار از مواقع برای تحقیق می آید. یعنی تثبیت مطلب و نه حصر ...

لذا اگر برای حصر باشد به این معناست که یعنی فقط از اموال خودشان برداشته شود. اگر برای تحقیق باشد به این معنی است که تحقیقا از اموال خودشان برداشته می شود. این منافات ندارد که از اموال دیگری برداشته شود. اگر شما بگویند آقای خوبی بر اساس رای مشهور حرف زده باشد می گوئیم شنیدید که حصر حقیقی هست و اضافی؟ این جا چون امام فرمودند بین اهل ذمه معاقله نیست... انما یؤخذ من اموالهم یعنی عاقله او نباید پردازد اما اگر مسلمان باشند چه می شود؟ ممکن است بگوئیم حصرش نسبت به عاقله یهودی است یعنی عاقله یهودی نباید بدهد، فقط خودش باید پردازد. آقای خوبی می گوید اطلاق الحصر و نمی گوید خود حصر. انما یؤخذ ذلک من اموالهم یعنی و لا یؤخذ من غیرهم سواکان مسلمان یا غیر مسلمان علی ای حال سخن ایشان دال بر این است که انما دال بر حصر باشد ...

در کتاب سلسبیل راجع به انما صحبت شده است ...

و این را هم میدانید اثبات معنا برای یک لغت دلیل می خواهد و نفی آن که دلیل لازم ندارد .

تطبیق نهم ؛ یک قدری طولانی است ... مبانی تکملة المنهاج ج 2 ص 384 مساله 362.

قصه از این قرا راست که اگر کسی به کسی صدمه زد یا جراحی وارد کرد که پوست و گوشت و پوست روی استخوان شخص را از بین ببرد و در واقع استخوان شخص آشکار می شود دیه آن هم پنج صدم دیه کامل است یعنی پنج شتر ...

سوالی که همواره مطرح بوده این که اگر کسی دو جای بدن شخصی را به این شکل زخمی کرد سوال این است که هر موضعی که به این شکل زخمی شده حکم خودش را دارد یا تداخل دارد؟ میدانید که ما یک اصلی داریم به نام اصل عدم تداخل .. لذا یک بار پنج شتر برای آن جای زخم شده اول میدهد و پنج شتر هم برای زخم دوم ... سوالی که باز در این جا مطرح می کنند این که اگر این دو موضع زخم شده به هم وصل شد؛ آیا چون این دو یکی شده دیه می شود یکی یا جدا هست؟ این را هم دقت داشته باشید گاه مجنی علیه خود این دو موضع را بهم وصل می کند مثلا تکان میخورد و این دو زخم به هم وصل می شود، گاه این وصل شدن به فعل مجنی علیه مرتبط است و گاه اتوماتیک این اتفاق می افتد و گاه به فعل جانی است ... سوال این است که در این جور موارد اگر به هم وصل شود ، چه می شود؟

اگر کسی دو موضعه بر کسی وارد کرد فلکل منهما دیتها .. هر موضعه دیه خود را دارد یعنی دو پنج شتر را باید بدهد. و لو اوصل آخر احدی ... بالاخری بجنایة ثالثه اگر کسی دو موضعه را به جنایت سوم وصل کرد اگر شخصی اجنبی وصل کرد باید دیه آن را بدهد در واقع دو موضعه را زید انجام داده است باید دو تا پنج شتر را بدهد موضعه بعد را عمرو انجام داده است باید بدهد اما ... ولو کان بفعل مجنی علیه .. اگر با کار مجنی علیه این کار صورت بگیرد فهی هدر و ان کان بفعل جانی چطور؟ یا به سرایت؟ خود زخم به هم وصل شود فهل ذلک یوجب اتحاذ موضحین؟ آیا این دو موضعه را یکی حساب می کنند؟ یعنی صرفا یک پنج شتر .. جالب این است که قبلا یک ده شتر بود، ... این که وسط آن هم شکاف برداشت و به هم وصل شد، می شود یک جنایت؟ .. او موضعه ثالثه ... یا این که موضعه ثالثه حساب می شود و باید پانزده شتر داده شود؟ او فیه تفصیل؟ که اقای خوی می خواهد تفصیل بدهد. فیه وجوه بل اقوال ...

این که اگر دو موضعه وارد کرد دو دیه دارد یک قانون در جزا دارد ایران پذیرفته به نام قانون اصل عدم تداخل .. می گویند اصل عدم تداخل است و تداخل دلیل لازم دارد. در بحث تداخل اسباب داشتید که در واقع مسبب واحد را باعث میشود. دو موضعه را اگر بزند دو موضعه حساب می شود از باب عدم تداخل ... در تصادفات طرف مقابل اگر کشته می شد طرف خیلی راحت بودگاهی اوقات در برخی تصادفات طرف باید تا شش دیه را بدهد ... مثلا دو تا شکستگی دو تا قطع عضو ... قانون گذار می آید این ها را کنار هم ردیف می کند و سر از صد شتر در می آورد!!

بحث در جایی است که این دو موضعه به هم می‌رسد این جا آن قسمتی که به جنایت ثالثه توسط یک اجنبی باشد، یعنی غیر جانی و غیر مجنی علیه و غیر سرایت صورت گیرد، سوال این است که بحث اصولی آن چه می‌شود؟ سبب... مسبب. به ما گفته اند که هر که موضعه بر کسی وارد کند، ضامن است و ایشان هم آمده یک موضعه وارد کرده و موضعه او بین موضحتین بوده است. پس هر سببی، مسبب خود را دارد این هم بحثی ندارد بروید سراغ جایی که به جنایت مجنی علیه باشد یا به جنایت جانی باشد یا به سرایت باشد.. ایشان می‌گویند اگر این طور باشد اقوال اربعه داریم:

یک نظر این است که چه به سرایت .. چه به فعل مجنی علیه ... چه به فعل جانی ... اگر یکی شد، یک موضعه یک دیه دارد..

الاول: انهما سالتا بذلک واحدة... فیترتب علیها حکم موضحة الواحدة.. من دون فرق بین ان یکون ذلک بفعل الجانی او بالسرایة... روی این دوهم بحث است: سرایت و فعل جانی... اگر سرایت کرده طبق این نظر شانس جانی بوده است. که یک دیه باید بدهد... اگر کار جانی بود، و آن‌ها را یکی کرد، پس برائت جاری می‌کنیم.

مضافا الى اصالة البرائة ...

یک چیز دیگر هم گفته اند؛ و آن این که ما این را قیاس می‌کنیم، بجایی که طرف اول بیاید پای شخصی را قطع کند، بعد دست او را قطع کند، و بعد هم سر او را ببرد... مثلاً یک داعشی اول پا را قطع کند بعد دست و بعد سر را و بعد بخواهد دیه بدهد نخواهد که او را قصاص کنند، چقدر باید دیه بدهد؟

این جا بحث این است که دیه کوچکتر در دیه بزرگتر تداخل می‌کند

واخری بقیاس ذلک بما قطع یدی شخص و رجلیه ثم قتله فان الدية فيه واحدة لاتحاد الجانی (البته جانی آمده ولی جنایت منظور است)... شیخ طوسی، علامه حلی، محقق حلی... این‌ها گفته اند اگر جانی دو موضعه را به هم وصل کند می‌شود یک دیه... بعد هم گفته اند که به این قیاس می‌کنیم این‌ها سه دلیل آورده اند: یکی این که یک جنایت شده است؛ دو: شک کنیم اصل برائت و سه: قیاس....

واقع این است که این سه دلیل هیچکدام در خور شان این بزرگان نیست..

رابطه موضوع با حکم، رابطه علت و معلول است... یعنی وقتی موضوع می‌آید حکم هم می‌آید موضعه اول آمده و حکم آن هم آمده و موضعه دوم هم آمده حکمش هم آمده... ولی یکدفعه از همان اول یک موضعه پانزده سانتی می‌اندازد، چون موضعه ممکن است پانزده یا بیست سانت باشد، اما این که بعداً دو موضعه به هم وصل شود و بشود یک موضعه... بحث این است که از اول که واحد نبود؟ و هر کدام حکم خود را دارد..... می‌آییم سراغ اصل برائت؛ به ما گفته اند اصل برائت وقتی جاری است که ما شک کنیم در حالی که ما شک نداریم و شک ناموجه که زمینه اصل برائت را جاری نمی‌کند...

و آن آخری که یک فکری داعشی است... لذا.... آقای خوبی می‌فرماید اصل حکم ثابت نیست که کسی پای کسی را قطع کند... بعد دستش را قطع کند و بعد سرش را ببرد..... دست را بریده یک دیه پا را قطع

کرده دو دیه و سر را بریده سه دیه... چرا میگویید: یک دیه؟! بعد هم بحث این است که ما از کی تا حالا شده ایم اهل قیاس؟

این بحث به اندازه یک کلاس کامل ارزش دارد

و اخیری بقیاس ذلک... بعد آقای خویی می فرماید... و یلد علی ذلک (بر این قیاس) انه قیاس لا نقول به (ما قائل به قیاس نیستیم؛ چون سنی نیستیم) اما آن که می خواهیم به شما بگویم این است: ببینید برخی وقتها شما در کلمات علما قیاس می بینید حتی استحسان سنی می بینید ولی این ها دلیل اصلی آن ها نیست یک دفعه علیه علامه حلی و شیخ طوسی قلم نکشید و بگویید شما فقیه شیعه چه حق قیاس دارید؟! من یک دور زدم نظر این بزرگواران را... هر جا قیاس در کلامشان هست دلیل اصلی آن ها نیست. و دلیل آن ها یک چیز دیگری است مثلا شما در کلمات علامه حلی استحسان می بینید ولی دلیل ایشان مطلب دیگری است. نویسندگی ای از مشهد گفته بود که علمای شیعه در اصول مقابل اهل تسنن جبهه گیری می کنند در حالی که در فقه همان جوانب را به کار می گیرند. بنده جواب این طلبه را در فقه و عرف داده ام. و من گفته ام که اگر این بزرگواران این قواعد (قیاس. و استحسان و...) دلیل اصلی آن ها بود، اشکال این طلبه وارد بود ولی این ها دلیل اصلی آن ها نیست یا به عنوان موید است یا برای طرف سنی این ها را می آورند و این ها خیلی با هم متفاوت است. قول دو و سه و چهار... توضیحاتی دارد که در جلسه بعدمطرح می شود انشاءالله. والحمد لله رب العالمین.